



رهبر فرزانه انقلاب اسلامی:

باید در طراحی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت
بر چهار عرصه‌ی فکر، علم، معنویت و زندگی تکیه شود
که در این میان، موضوع «فکر» بنیانی‌تر از بقیه‌ها است

در دیدار اعضای شورای عالی
مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
۱۳۹۱/۱۲/۱۴

سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت:

تدوین الگوی نظری با صبغه اسلامی و ایرانی؛
راهکاری مناسب برای پشتیبانی نظری از فرایند سیاستگذاری و
برنامه‌ریزی راهبردی در افق چشم انداز ۱۴۰۴ جمهوری اسلامی ایران

سخنران: حجت الاسلام دکتر علیرضا صادق زاده قمصری (عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس)

ناشر: نشر الگوی پیشرفت، وابسته به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۲۱۸۸۶۳۴۰۰۸ - ۰۲۱۸۸۰۱۴۶۴۸

www.olgou.ir

Email: olgou@olgou.ir

نشانی: تهران، خیابان جلال آل احمد، روبه‌روی بیمارستان شریعتی، شماره ۳
تمامی حقوق این اثر متعلق به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است.
مسئولیت دیدگاه‌های بیان شده بر عهده سخنران و گویندگان محترم است.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

مقدمه

یکی از رسالت‌های مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، فراهم نمودن بستری مناسب برای ارائه نظرات اندیشه‌ورزان، صاحب‌نظران، و متفکران عرصه «پیشرفت» با رویکردها و دیدگاه‌های مختلف در محیطی عالمانه و نقادانه است تا از مسیر بحث، تبادل نظر و تضارب آراء به تدریج اندیشه‌ها پالایش و ارتقاء یابد و به مرور ایده‌های برتر و جامع‌تر سر برآورد و اقباع عمومی در بین صاحب‌نظران شکل گیرد.

برای تحقق این هدف، سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی در زمینه‌های مرتبط با الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در چارچوب آئین‌نامه‌های مصوب برگزار می‌شود. در این نشست‌ها، اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی در جمعی محدود از صاحب‌نظران و به دور از تشریفات و الزامات همایش‌های متعارف، آزادانه، نظام‌مند، مؤدبانه، صریح، عقلانی و منطقی در باب موضوعات مرتبط با الگو به اظهار نظر و تبادل آراء و گفتگو همراه با استدلال می‌پردازند.

نوشتار پیش رو که با عنوان **تدوین الگوی نظری با صبغه اسلامی و ایرانی؛ راهکاری مناسب برای پشتیبانی نظری از فرایند سیاستگذاری و برنامه‌ریزی راهبردی در افق چشم انداز ۱۴۰۴ جمهوری اسلامی ایران** منتشر گردیده است، سخنرانی و گفتگوهای مطروحه در یکی از سلسله نشست‌های اندیشه‌ورزی است که در تاریخ ۱۳۹۴/۵/۸ در این مرکز برگزار گردیده است.

معاونت علمی و تقسیم کار ملی
مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت



حجت‌الاسلام دکتر علیرضا صادقزاده قمصری در سال

۱۳۴۳ در تهران به دنیا آمد. وی پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه و اخذ دیپلم ریاضی فیزیک در سال ۱۳۶۱ به تحصیلات حوزوی روی آورد و تا سال ۱۳۷۵ تا پایان دوره سطح و آغاز دوره خارج فقه در حوزه علمیه تهران مشغول به تحصیل و تدریس بود. از سال ۱۳۶۸ نیز به‌طور همزمان تحصیل دانشگاهی در حوزه علوم تربیتی را شروع نمود و پس از اخذ مدرک کارشناسی

مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی در سال ۱۳۷۲، با ادامه تحصیل در همین حوزه، مقطع کارشناسی‌ارشد تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش و دکترای فلسفه تعلیم و تربیت را با گرایش تعلیم و تربیت اسلامی در دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۸۲ به پایان رساند. با پذیرش هم‌زمان مسئولیت گروه پژوهشی تعلیم و تربیت اسلامی در پژوهشکده تعلیم و تربیت و نیز مدیریت مرکز مطالعات تربیت اسلامی در شهر قم طی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۹ علائق پژوهشی خود را حول محور تعلیم و تربیت اسلامی متمرکز نمود. او از سال ۱۳۸۴ تا کنون با عضویت در هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس و تدریس و پژوهش در عرصه فلسفه تعلیم و تربیت و نیز سه دوره حضور در هیات مدیره انجمن علمی فلسفه تعلیم و تربیت ایران تلاش علمی خود را در این رشته ادامه داده است. وی در عین حال به دلیل احساس ضرورت هیچگاه ارتباط خود را با نظام آموزش و پرورش قطع نکرده است. لذا با حضور در شورای علمی طرح سند ملی آموزش و پرورش و پذیرش مسئولیت کمیته مطالعات نظری این طرح ملی از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۰ به تدوین مابانی نظری سند تحول بنیادین نظام تعلیم و تربیت رسمی و عمومی جمهوری اسلامی ایران، اشتغال داشته است که مشتمل بر سه بخش شامل: فلسفه تربیت در جمهوری اسلامی ایران، فلسفه تربیت رسمی و عمومی در جمهوری اسلامی ایران و رهنامه نظام تربیت رسمی و عمومی در جمهوری اسلامی ایران بوده است. تالیف مجموعه مقالات تخصصی با عنوان کتاب تربیت اسلامی (از جلد ۱ تا جلد ۶)، تالیف بیش از ۴۵ مقاله علمی-پژوهشی، راهنمایی و مشاوره بیش از ۱۲ رساله دکترا و بیش از ۴۰ پایان‌نامه ارشد در دانشگاه تربیت مدرس و سایر دانشگاه‌ها، برگزاری کارگاه‌های آموزشی، عضویت در کمیسیون تعلیم و تربیت دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی و اندیشکده مابانی مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، مشارکت در انجام چند طرح پژوهشی و نظارت بر سه طرح تحقیقاتی در سطح ملی از جمله سوابق علمی دیگر دکتر صادقزاده می‌باشد.

تدوین الگوهای نظری با صبغه اسلامی و ایرانی

راهکاری مناسب برای پشتیبانی نظری از فرایند سیاستگذاری و برنامه‌ریزی

راهبردی در افق چشم‌انداز ۱۴۰۴ جمهوری اسلامی ایران

زمان نشست: ۱۳۹۴/۰۵/۰۸

حجت‌الاسلام دکتر علیرضا صادق‌زاده قمصری^۱

- حجت‌الاسلام دکتر صادق‌زاده

از حضور تمامی عزیزان تشکر می‌کنم و پیش از شروع بحث یاد امام صادق (ع) به‌عنوان رهبر حرکت علمی شیعه در طول تاریخ را گرامی می‌دارم. عنوان بحث تدوین الگوهای نظری بومی با صبغه اسلامی ایرانی است که به‌نظر من راهکاری مناسب برای سیاستگذاری و برنامه‌ریزی راهبردی برای حل مشکل فقدان یا خلأ تئوریک دوران کنونی در جامعه اسلامی ما است. این الگو بنا دارد از یک‌سو مبانی نظری برنامه‌ریزی‌ها و سیاستگذاری‌های اساسی را بر مبنای علمی بیان نماید و از سوی دیگر تجربیات و نظریه‌های علمی جهانی برای برنامه‌ریزی‌ها و سیاستگذاری‌های اساسی به‌اندازه کافی برای او قابل اتکاء نیست و استواری ندارد. بنابراین، در این رویکرد یا راهکار

^۱. عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس

ما به دنبال یک راه میانی یا واسط برای پشتیبانی از فرایند سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی راهبردی در کشور هستیم. به دلیل فقدان الگوی نظری بومی در کشور این ایده به ذهن ما خطور کرده است که الگوهای نظری بومی با صبغه اسلامی و ایرانی راهکار واسطی برای این کار است. البته این ایده حاصل تجربیات من در بحث تدوین مبانی نظری سند بنیادین تحول می- باشد که در آنجا من مسئولیت نظارت بر کمیته نظری تدوین سند بنیادین تحول را داشتم. این ایده حداقل چند سال مورد تجربه قرار گرفته است.

مسئله اصلی ما این است که بین نظریه‌های علمی و تجارب جهانی با سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی راهبردی در سطوح مختلف بومی و محلی یک شکاف واضح وجود دارد.

بخش اصلی بحث من توضیح و تبیین روش‌شناسی این رویکرد یا جهت-گیری است که به‌طور کلی و فارغ از حوزه آموزش و پرورش مطرح می‌شود و در پایان به‌صورت مختصر از تجربه خود در طرح تدوین مبانی نظری سند تحول بنیادین آموزش و پرورش سخن خواهم گفت. چارچوب بحث من شامل بیان مساله و تبیین آن، رویکردهای رایج در پاسخ به مساله، توضیح راه‌حل پیشنهادی، روش‌شناسی راه‌حل پیشنهادی، مفروضات روش‌شناختی این راه حل و چند مفهوم اصلی مثل مفهوم الگوی نظری بومی و مفاهیم

مربوط به آن را توضیح خواهیم داد. مراحل تدوین الگوی نظری بومی، معیارهای اعتباربخشی به الگوی نظری بومی و در پایان به اختصار بحث روش‌شناسی محور بحث من خواهد بود که جنبه عمومی و انتزاعی دارد. در بخش دوم به تجربیات خود در تدوین مبانی نظری سند تحول بنیادین خواهیم پرداخت.

مساله اصلی ما این است که بین نظریه‌های علمی و تجارب جهانی با سیاستگذاری و برنامه‌ریزی راهبردی در سطوح مختلف بومی و محلی یک شکاف واضح وجود دارد. نظریه‌های علمی اصولاً فارغ از زمان و مکان مطرح می‌شوند و به اصطلاح خودشان را از توجه به زمان و مکان خاص برتر می‌دانند. تجارب جهانی نیز به‌طور مشخص با شرایط بومی و محلی فاصله دارد. پس ما شکافی آشکار بین نظریه‌های علمی و تجارب جهانی با سیاستگذاری و برنامه‌ریزی راهبردی در سطوح بومی و محلی داریم. واقعیت این است که سیاستگذاری و برنامه‌ریزی ما ناظر بر حل مسایل موقعیت خاص (حوزه‌های مختلف) است. از سوی دیگری نظریه‌ای که در دانش اقتصاد یا دانش تعلیم و تربیت یا سیاست مطرح می‌شود فرازمانی و مکانی است و شرایط عمومی دارد. پس این گسست واقعیتی است که موجود است. این البته مختص به ما نیست و در همه جهان این گسست وجود دارد و ایده‌های مختلفی برای حل آن مطرح شده است. ورود به این ایده‌ها نیاز به زمان زیادی دارد که

من وارد این مبحث نمی‌شوم فقط در حین ارائه ایده خودم برای سیاستگذاری و برنامه‌ریزی و ارتباط با نظریه‌ها مرور کوتاهی بر اشکال مختلف راه‌حل‌های بیان شده خواهیم داشت. این مساله از اینجا ناشی می‌شود که ما به این باور رسیده باشیم که سیاستگذاری و برنامه‌ریزی از سویی باید مبنی بر نظریات علمی باشد و از سوی دیگر ناظر بر حل مشکلات جامعه خودمان باشد. برای حل این مشکل رویکردهای مختلفی وجود دارد: یکی از این رویکردها رجوع به نظریه‌پردازان در سیاستگذاری و برنامه‌ریزی است؛ یعنی سیاستگذاری و برنامه‌ریزی را به اصحاب علم و دانشگاهیان واگذار کنیم.

راه‌حل دوم این است که گفته شود برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران باید خود را با نظریه‌پردازان منطبق کنند باید اهل عمل خویش را با نظریه‌پرداز وفق دهد. نظریه‌پردازان حرف‌های فرازمانی و فرامکانی خود را می‌زنند و این کارگزار است که باید خودش را با این نظریه‌ها وفق دهد.

راه‌حل سوم این است که یک راه واسطی میان نظریه‌های علمی و تجربی و سیاستگذاری و برنامه‌ریزی راهبردی ناظر بر شرایط خاص طراحی کنیم. ایده مورد بحث من مربوط به راه‌حل سوم است. همه می‌دانیم که نظریه‌های علمی متأثر از نظام‌های فکری و ارزشی است به‌ویژه در عرصه علوم انسانی ما نظریه‌ای فارغ از ایدئولوژی نداریم و این خیال باطلی است که به-

دنبال نظریه فارغ از ارزش باشیم. واقعیت این است که نظریه‌ها با ارزش‌ها در هم تنیده هستند. حال چگونه ما از این نظریه‌ها در سیاستگذاری و برنامه‌ریزی‌های خویش استفاده کنیم؟ یک راه گرده‌برداری و تقلید مطلق از این نظریه‌ها است. راه‌حل دوم این است که کل نظریه‌های موجود را کنار گذاشته و خود به‌دنبال نظریه‌های علمی و بومی جدید باشیم. راه‌حل سوم این است که به‌صورت عملگرایانه از میان نظریه‌های موجود متناسب با موقعیت و مشکل‌مان استفاده کنیم. رویکرد چهارم این است که گزینش انتقادی براساس مبانی خاص داشته باشیم که این رویکرد نیز مورد نظر من است. براین اساس ما هیچ نظریه و تجربه علمی را چه در مقام کشف و چه در مقام داوری کاملاً قبول یا رد نمی‌کنیم.

واقعیت این است که سیاستگذاران و برنامه‌ریزان تنها بر نظریه‌های علمی تکیه نمی‌کنند بلکه تجارب دیگران را نیز در نظام‌های مختلف سیاسی اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهند. در اینجا نیز می‌توان چند رویکرد را در مقام سیاستگذاری و برنامه‌ریزی در نظر داشت. یکی اینکه کاملاً نظریه و ایده دیگران را بپذیریم، دیگر اینکه این ایده‌ها را کاملاً رد کرده و بیان کنیم که در مقام سیاستگذاری و برنامه‌ریزی نباید به هیچ یک از نظریه‌ها و تجربیات جهانی موجود اتکاء کنیم. رویکرد سوم این است که به‌صورت موردی به نظام‌های اجتماعی و سیاسی موجود در جهان به‌صورت

مقتضایی و عمل‌گرایانه مراجعه کنیم یا اینکه یک مواجهه انتقادی بر اساس تعدادی مبانی داشته باشیم و از میان تجارب موجود با گزینش انتقادی تعدادی را برگزینیم.

همه دوستان می‌دانند که در هر عرصه علمی و دانشگاهی (اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، سیاست و غیره) تعدادی نظریه علمی مطرح است. بنابراین، در عرصه‌های مختلف علمی نظریه واحدی نداریم. یکی از

اصل حرف من این است که با توجه به اینکه در مقام سیاستگذاری و برنامه‌ریزی باید تکیه بر نظریات موجود علمی داشته باشیم، می‌توان با بررسی انتقادی نظریات و تجارب جهانی موجود بر اساس مبانی دینی و ارزش‌های اسلامی و ایرانی الگوهای نظری بومی متناسب با فرهنگ اسلامی معطوف به مسایل و شرایط بومی برای سیاستگذاری و برنامه‌ریزی در افق ملی طراحی و تدوین کرد.

سوالاتی که مطرح می‌شود این است که در مقام سیاستگذاری و برنامه‌ریزی با نظریه‌های مختلف در عرصه‌های علمی چکارکنیم؟ آیا باید تنها به یک نظریه مراجعه کنیم یا از همه نظریات به‌صورت التقاطی و اقتضایی استفاده کنیم یا باید به‌سمت یک نظریه بومی جدید برویم. یا از همه نظریات موجود به‌صورت انتقادی و به شرط اینکه با مبانی و اصول بومی خودمان

گزینه‌ش شوند استفاده کنیم. این رویکردی است که من فکر می‌کنم می‌شود در تدوین الگوهای نظری بومی به آن توجه کرد.

اصل حرف من این است که با توجه به اینکه در مقام سیاستگذاری و برنامه‌ریزی باید تکیه بر نظریات موجود علمی داشته باشیم، می‌توان با بررسی انتقادی نظریات و تجارب جهانی موجود بر اساس مبانی دینی و ارزش‌های اسلامی و ایرانی الگوهای نظری بومی متناسب با فرهنگ اسلامی

به نظر من به جای اینکه ما به دنبال تاسیس نظریات علمی جدید که امری لازم ولی زمانبر است برای حل مشکل سیاستگذاری باید به دنبال یک کاتالیزور و حدواسطی برای پرکردن شکاف بین نظریه و عمل باشیم. اما این کاتالیزور را باید خودمان طراحی کنیم که حاصل نقد و بررسی نظریه‌های موجود متناسب با شرایط بومی و محلی خودمان است.

معطوف به مسایل و شرایط بومی برای سیاستگذاری و برنامه‌ریزی در افق ملی طراحی و تدوین کرد. این اصل ایده من است. به نظر من به جای اینکه ما به دنبال تاسیس نظریات علمی جدید که امری لازم ولی زمانبر است برای حل مشکل سیاستگذاری باید به دنبال یک کاتالیزور و حدواسطی برای پرکردن شکاف بین نظریه و عمل باشیم. اما این کاتالیزور را باید خودمان طراحی کنیم که حاصل نقد و بررسی نظریه‌های موجود متناسب با شرایط

بومی و محلی خودمان است. به‌نظرم این راه یک میانبر است. التقاطی و بدون مبنا نیست بلکه ترکیبی از نظریه‌های مختلف متناسب با شرایط بومی و محلی خودمان است. در اینجا محور و معیار برای ارزیابی نظریه‌های موجود سلیقه نیست بلکه مبنا مسایل و فرهنگ بومی و محلی خودمان است یعنی محور و معیار برای نقد ما سلیقه نیست بلکه شرایط، فرهنگ بومی و مسایل جامعه خودمان را مبنا قرار می‌دهیم و با توجه به این معیار به سمت نقادی نظریه‌ها و تجارب موجود می‌رویم. بر این اساس به یک مجموعه مرکب سازه‌واری دست خواهیم یافت و این مجموعه را پشتیبان سیاستگذاری و برنامه‌ریزی خویش قرار می‌دهیم.

– مفاهیم کلیدی بحث

الگوی نظری بومی: الگوی نظری بومی متفاوت از نظریه است. عناصر مفهومی شامل: مبانی، اصول، رویکرد، اهداف، روش. الگوی نظری بومی مهمترین مفهومی است که در کنار بحث نظریه و عمل می‌توانیم بر آن تکیه کنیم و مصداق‌هایی را در نگاه اسلامی ایرانی از این مفهوم داشته باشیم. الگوی نظری بومی طرح‌واره مفهومی منسجم و نظام‌مندی متشکل از عناصر مرتبط با موضوع مورد نظر که در آن به عناصر مفهومی، مبانی، اصول، رویکرد، اهداف، توجه می‌کنیم و روابط میان آنها که براساس نقد

مبنایی دیدگاه‌های علمی و تجارب رایج پاسخ‌های نسبتاً معتبری را برای پشتیبانی نظری از عمل در شرایط بومی و محلی و موقعیت‌های خاص زمانی فراهم می‌آورد. الگوی نظری یک طرح‌واره مفهومی نظام‌مند و منسجم است که همه عناصر مربوط به موضوع مورد نظر را شامل می‌شود و روابط میان آنها را براساس نقد مبنایی دیدگاه‌های علمی از یک سو و تجارب جهانی از سوی دیگر در جهت تولید پاسخ‌های نسبتاً معتبر برای پشتیبانی نظری از عمل در شرایط بومی و محلی و موقعیت‌های خاص زمانی فراهم می‌کند. این پاسخ یک پاسخ تئوریک نیست. این پاسخ فارغ از زمان و مکان هم نیست بلکه پاسخی برای شرایط کنونی است. این جواب با توجه به شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ما داده می‌شود. در حالیکه در کارهای علمی ما جواب‌مان اصولاً فارغ از این است ما پاسخ‌مان مال کشور ما باشد یا مال کشور دیگر. در اینجا جواب ما ناظر است به حل مسایل عملی کشور خودمان. این تفاوت نظریه با الگوی نظری بومی است. در واقع اینجا یک پاسخ مشروط به شرایط خاص تولید می‌شود. این روش به‌جای روش نظریه‌پردازی نمی‌نشیند اما برای حل مشکل سیاستگذاری و برنامه‌ریزی که دغدغه کارگزاران است، این راه‌حل یک راه میانه است. نظریه‌پردازی هم باید انجام شود اما در جای خودش که همان دانشگاه و حوزه است.

عناصر مفهومی که در این کار اتخاذ می‌شود از مواجهه انتقادی و مبنایی با نظریات و تجربیات جهانی به دست می‌آید. یعنی ما در اینجا نظریه‌پردازی نمی‌کنیم اما با مطالعه مفاهیم و نظریات موجود، براساس دیدگاه انتقادی که داریم گزینش به عمل می‌آوریم. مفاهیمی که در این الگوی نظری بومی تولید می‌شود حاصل نقد مفاهیم موجود و بازسازی آنها است. مثلاً در تعریف مفهوم هویت از نظریات روانشناسی و فلسفی موجود به یک تعریف جدید رسیدیم. در تعریف مفهوم شایستگی و نظام تربیتی براساس نقد نظریات موجود پاسخی جدید یافتیم. مثلاً در تعریف نظام تربیتی یک تعریف جدید آوردیم. نیامدیم همان تعریفی را که غربی‌ها می‌کنند بپذیریم بلکه تعریفی جدید از نظام تربیتی آوردیم که در آن دین یک نقش اساسی دارد. **مبنایی** یعنی پیش‌فرض‌ها نیز براساس مرور انتقادی و نگاه خلاقانه به مبنایی موجود به دست آمد. ما باید یک نگاه خلاقانه و انتقادی به نظریه‌های موجود داشته باشیم. نگوئیم هرچه روان‌شناس‌ها گفته‌اند، هرچه اقتصاددان‌ها گفته‌اند، هرچه سیاسیون گفته‌اند. ما باید ببینیم در مباحث روان‌شناسی چه چیزی مناسب جامعه ماست و یک دیدگاهی را از انسان انتخاب کنیم که مناسب مبنایی انسان‌شناختی ما است. همین‌طور در مبحث **اهداف** ما باید براساس مبنایی نظری خویش به آن برسیم. **اصول** نیز گزاره‌هایی است که ما خودمان به آن رسیده‌ایم. ضرورتاً این چیزهایی نیست که

دیگران گفته باشند و ما از آنجا بیاوریم اینجا. اصول را نیز باید خودمان طراحی کنیم. بنابراین، در تدوین الگوی نظری بومی باید خلاقیت داشته باشیم. حرفی را که متناسب با مبانی نظری خودمان است بزنیم. **رویکرد** ما نیز باید حاصل از مبانی، اصول و اهداف خودمان باشد نه آن اهدافی که در دنیا مثلاً در حوزه تعلیم و تربیت یا اقتصاد یا سیاست وجود دارد.

به‌طور خلاصه الگوپردازی نظری بومی سازوکاری است که در آن محقق به جای تاکید صرف بر نظریات آکادمیک و به جای رویکردی کاملاً عملگرایانه می‌کوشد چارچوب مفهومی منسجمی را با مرور انتقادی بر نظریات علمی موجود و احیاناً دخل و تصرف مفهومی در عناصر آنها و همچنین ایده‌ها و تجارب جهانی موجود را نیز بررسی انتقادی کند؛ یعنی باید از گرته‌برداری از تجارب برویم به سمت نقادی تجارب دیگران. البته این بررسی و مرور انتقادی متناسب با چارچوب فلسفی ارزشی مقبول خودمان جهت پشتیبانی از روند سیاستگذاری و برنامه‌ریزی راهبردی مورد نیاز برای مفاهیم زیست-بوم خویش را می‌خواهد فراهم کند. پس چارچوب مفهومی که همان الگوی نظری بومی است از طریق مطالعه انتقادی متناسب با شرایط خودمان به دست می‌آید.

مفروضات این روش این است:

اولاً باید توجه کنیم که از نظریات و تجارب جهانی موجود استفاده نماییم. نباید چرخ را از نو ساخت. هر نظریه علمی البته مجموعه از مفروضات فلسفی و ارزشی دارد. نباید خام باشیم و بگوییم نظریه‌ها صددرصد بیان‌کننده واقعیت‌ها و حقیقت‌های عینی مطلقند.

ثانیاً باید در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی خویش مقتضیات و شرایط بومی و محلی و ملی خویش را در نظر بگیریم. نگاه تابعیت و تقلید مطلق از نظریات و تجارب جهانی محکوم است. از سوی دیگر، عناصر هر الگوی نظری باید با هم منسجم باشد یعنی صدر و ذیلش و صفر تا صدش با هم سازگار باشد. البته می‌توان از نظریه‌های علمی مختلف یک ترکیب سازوار طراحی نمود. بنابراین، الگوی نظری بومی ما باید یک سخت‌هسته داشته باشد که این سخت‌هسته بخشی از طرح‌واره و الگو است که دیگر عناصر الگو با آن سازگار هستند. این سخت‌هسته می‌شود همان مبانی فلسفی و ارزشی که ما قبول داریم. در واقع این سخت‌هسته باید مال خودمان باشد، بعد می‌توانیم برای عناصر مفهومی آن به دنبال نظریه‌های دیگر برویم. الگوهای نظری و بومی دارای ساختاری پیچیده و مرکب هستند که در بخش هسته‌ای و محوری آن مجموعه‌ای از مبانی و اصول و گزاره‌های توصیفی و تجویزی به عنوان سخت‌هسته قرار دارد. این سخت‌هسته، همانطور که ایمره لاکاتوش

می‌گوید، نقش الهام‌بخش برای سایر اجزای الگو فراهم می‌کند؛ یعنی التزام به این سخت هسته موجب انسجام بقیه عناصر الگو می‌شود.

– مراحل تدوین الگوهای نظری بومی

طراحی الگوهای نظری بومی در هر عرصه‌ای دارای پنج مرحله اصلی است:

۱. تدوین چارچوب فلسفی ارزشی متناسب با نظام فکری و ارزشی مقبول و مقتضیات بومی و محلی. این همان سخت‌هسته و مبانی متافیزیکی است. نگاه به هستی، ارزش‌ها، انسان و رابطه انسان با خدا را نمی‌توانیم از غرب و شرق بگیریم. اگر ما داریم در جمهوری اسلامی ایران الگو می‌سازیم باید ببینیم آیا چارچوب فلسفی- ارزشی ما با اسلام ناب محمدی (ص) سازگار است یا نه. پس اول ما باید سخت‌هسته را تدوین کنیم و بعد به سمت دیدگاه‌های نظری موجود در آن عرصه برویم.
۲. با رویکردی نقادانه و خلاقانه نظریات علمی و تجارب جهانی موجود را بر مبنای سخت‌هسته طراحی شده مقبول خویش در عرصه‌های مختلف مورد بررسی قرار دهیم. اینجا قدرت نقادی ماست که کمک می‌کند ما به حرف جدیدی برسیم. پیش از آنکه بخواهیم اثباتاً حرفی را بگوییم باید خلاقیت خودمان را در نقد رویکردهای موجود نشان دهیم.

۳. شناسایی، بازتعریف و پردازش عناصر مفهومی الگوی نظری مطلوب متناسب با جامعه خویش؛ یعنی مبانی، اصول، اهداف و رویکردها باید متناسب با جامعه خودمان طراحی شوند. البته در اینجا یک نکته وجود دارد و آن اینکه باید مسایل و چالش‌های واقعی محیط مورد نظر که در مورد بحث ما جامعه اسلامی ایران است را به بحث بگذاریم. مثلاً ما می‌خواستیم الگویی درباره فلسفه تعلیم و تربیت در جمهوری اسلامی ایران تدوین کنیم. برای اینکه به تعریف تربیت در جامعه خودمان برسیم بررسی کردیم که مسایل ناظر به چیستی تربیت در جامعه ما چیست. مشکل کجاست؟ با یک نگاه مسأله‌محور ابتدا سعی کردیم مسایل مربوط به چرایی و چیستی تربیت در جامعه خودمان را شناسایی کنیم. مثلاً به این رسیدیم که در جامعه ما یکی از این مشکلات جدی و مبنایی در تعریف تربیت، نگاه تفکیکی و تجزیه‌ای بین آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت و آموزگار و مربی است. این نگاه که با دیدگاه اسلامی سازگار نیست، حدود ۴۰-۵۰ سال است جامعه ما را با مشکل مواجه کرده است. پس در تعریف تربیت باید این مشکل را حل می‌کردیم. یا مثلاً یکی از مسایل موجود در حوزه تعلیم و تربیت ما این بود که این عرصه سکولار بود، یعنی ارتباط با دین نداشت و جایگاه دین در کل فرایند تعلیم و تربیت معلوم نبود. پس ما در تعریف تربیت سعی کردیم نقش دین را مشخص کنیم. حافظه‌محوری، شناختی

حرکت کردن، و دیگر مشکلات و مسایلی که در حوزهٔ تعلیم و تربیت وجود دارد نقطهٔ عزیمت من بود برای طراحی این الگو. پس تفاوت نظریه‌پردازی با الگوپردازی این است که در الگوپردازی از مسایل موجود حرکت می‌کنیم و سعی می‌کنیم برای آنها راه حل پیدا کنیم. این مرحله مهم‌ترین مرحله به لحاظ ایجابی کار است.

۴. در این مرحله الگوی نظری بومی طراحی شده براساس مراجعه به جامعه خویش اعتباربخشی می‌شود؛ یعنی چون این الگو می‌خواهد پشتوانهٔ عمل شود باید ببینیم آیا این الگو می‌تواند از نظر اجتماعی اعتبار مناسب را داشته باشد یا نه. اعتباربخشی به الگو از نظر گروه‌های مرجع اجتماعی بسیار مهم است. چون می‌خواهیم این الگو پشتوانهٔ عمل و سیاست شود.

۵. مبنا قراردادن الگوی طراحی شده با رویکرد اسلامی-ایرانی برای سیاست‌گذاری، تدوین چشم‌انداز، تعیین سیاست و راهبرد و غیره.

۶. سنجش و نقادی وضع موجود براساس الگوی طراحی شده.

- ملاک‌های الگوی نظری بومی

ملاک‌های ما برای الگوی نظری بومی بر مبنای رویکرد اسلامی-ایرانی ۹ مورد است:

۱. تکیه بر مفاد آموزه‌های اسلام و سازگاری با رهنمودهای معیاری این تعالیم

۲. سازگاری و تناسب با خصوصیات فرهنگی، تاریخی و اجتماعی جامعه اسلامی ایران
۳. تکیه بر آخرین دستاوردهای معتبر تحقیقات نظری
۴. توجه به ظرفیت‌ها و امکانات و محدودیت‌های واقعی در مقام عمل
۵. رویکرد آینده‌نگر در مواجهه با مسایل ملی
۶. بهره‌مندی مناسب از تجربیات نسبتاً موفق دیگر نظام‌ها
۷. دارا بودن عناصر و مولفه‌های منسجم، سازوار و به هم پیوسته برای ارتباط معنادار و منطقی میان اجزا و ابعاد
۸. توانایی برای پشتیبانی از ارایه راه‌حل‌های واقع‌بینانه و کارآمد
۹. هماهنگی با اصول و قوانین حاکم بر جامعه اسلامی ایران.

– چگونگی طراحی الگوهای نظری بومی در طرح سند تحول بنیادین آموزش و پرورش

در مطالعات نظری سند تحول بنیادین اصل بر این بود که از نظریات علوم تربیتی موجود نمی‌توانیم صددرصد استفاده کنیم. حتماً باید آنها را نقادی می‌کردیم و آنگاه به شرطی قابل استفاده می‌شد که با چارچوب اسلامی سازگار باشند یا حداقل نامتعارض باشند. رویکرد اصلی در کار ما بررسی انتقادی نظریه‌های مطرح در حوزه علوم تربیتی موجود و ارزیابی تجارب

نظام‌های آموزشی دیگر بود؛ تا ترکیب آنها را بتوانیم به صورت منسجم، سازگار با مبانی و ناظر بر مسایل بومی انجام دهیم. برای ایجاد واسطه بین بحث‌های نظری و واقعیت‌های جامعه اسلامی ایران، الگوهای نظری را طراحی کردیم. ما برای پشتیبانی از سند تحول، ۱۵ الگوی کلان و خرد را طراحی کردیم. این الگوهای نظری پانزده‌گانه محورهای مطالعات نظری ما بودند که شامل بنیان‌های دینی، فلسفی و علمی، تبیین فلسفه تعلیم و تربیت رسمی در اسلام، مطالعات نظری در حوزه ساحت‌های تربیت (در شش ساحت تربیت شش الگوی نظری طراحی شد) می‌شد. در زیرنظام‌های آموزش و پرورش شش الگو طراحی کردیم و سه الگوی نظری بومی کلان (فلسفه تربیت در جمهوری اسلامی ایران، فلسفه تربیت رسمی و عمومی در

جمهوری اسلامی ایران و رهنامه نظام تربیت رسمی و عمومی در جمهوری اسلامی ایران) طراحی شد که همگی در مبانی نظری سند تحول بنیادین گردآوری شد. به‌طور خلاصه ما با شیوه مطالعه انتقادی مباحث نظری موجود از یک‌سو و بررسی مسایل و مشکلات آموزش و پرورش کشور از سوی دیگر سعی کردیم که به الگوهایی دست یابیم که حدواسط بین نظریه

ما فلسفه تربیت برای جمهوری اسلامی نوشتیم. یعنی فلسفه تربیتی که متناسب با دوران جمهوری اسلامی است. الگوی مدیریتی که برای آن نوشتیم نیز متناسب با نظام مدیریتی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران است. پس همه این‌ها تصویرهایی را از وضع مطلوب درست می‌کند که متناسب با شرایط جامعه ما باشد. اصل این است که واقعیت‌ها و مسایل و شرایط کشور خودمان را در این جریان مورد توجه قرار دادیم.

و عمل باشند. ما فلسفه تربیت برای جمهوری اسلامی نوشتیم؛ یعنی فلسفه تربیتی که متناسب با دوران جمهوری اسلامی است. الگوی مدیریتی که برای آن نوشتیم نیز متناسب با نظام مدیریتی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران است. پس همه این‌ها تصویرهایی را از وضع مطلوب درست

می‌کند که متناسب با شرایط جامعه ما باشد. اصل این است که واقعیت‌ها و مسایل و شرایط کشور خودمان را در این جریان مورد توجه قرار دادیم.

- نقد و نظر

- دکتر اسداله مرادی^۱

امیدوارم این مباحث باعث تعالی علمی بیشتر شود. پشتوانه سند تحول بنیادین واقعا قوی است چرا که واقعا در عرض چندین سال متفکران در حوزه تربیتی گرد هم آمده و به تفکر و بحث پرداختند. به نظر من اگر تحقیقات پشتوانه این سند را چاپ کنیم می‌توانیم یک جریان فکری که فراتر از سند است را ایجاد کنیم. من مخالفتی با الگوی ارایه شده توسط دکتر صادق‌زاده ندارم اما حرفم این است که اولاً، الگویی که شما ارایه داده‌اید و ممکن است مورد قبول جمهوری اسلامی باشد چندین قرائت متفاوت و متعارض از آن می‌تواند وجود داشته باشد، این مساله را چه کنیم؟ پس ما مساله‌مان این الگوی نظری تنها نیست، چرا که این الگوی نظری قابلیت برداشت‌ها و تفاسیر متعارض دارد. این مساله در مورد قرآن نیز وجود دارد و

^۱. عضو هیات علمی دانشگاه فرهنگیان

ما می‌بینیم که اشاعره و معتزله از آن تفاسیر متعارضی دارند یا در شیعه علامه مجلسی و علامه طباطبایی از قرآن تفاسیر متعارضی دارند. آقای دکتر صادق‌زاده طوری صحبت کردند که انگار دربارهٔ علوم دقیقه سخن می‌گویند. در علوم انسانی مسایل خیلی جدلی و طرفینی است.

مساله دوم در رابطه با این الگوهای نظری بومی شرایط امکانی است. آقای دکتر فرض می‌کنند که می‌توان از فلسفه اسلامی یا علوم اسلامی یا ملاصدرا یا مولانا یا ابن عربی برای نظام آموزش اجباری و رسمی استفاده نمود. دوستان فرض می‌کنند که این کار شدنی است. معلوم است که ما از فلسفه پراگماتیسم به پیشرفت‌گرایی می‌رسیم. برای اینکه این فلسفه با تئوری پیشرفت‌گرایی یک همخوانی دارد. اما فلسفه ملاصدرا یا مولانا یا ابن عربی چه همخوانی با نظام آموزش و پرورش رسمی اجباری دارد؟ من بیشترین بحثی که با دوستان داشتم و به‌صورت یک نقطه مغفول ماند و بعد هم مساله ایجاد نمود این است که دوستان این موضوع را شدنی می‌دانند. وقتی مسایل در یک پارادایم است این موضوع شدنی است. مثلاً شما نمی‌توانید یک تولید اشعری‌گونه از فلسفه ابن سینا انجام دهید. این شدنی نیست و متعارض است. به‌نظر من این وعده که دوستان در تدوین سند به جمهوری اسلامی دادند که این کار شدنی است یک خطای روشمندانانه در

سند بود که مثلاً می‌توان از فلسفه ملاصدرا به فلسفه نظام آموزش و پرورش رسمی اجباری رسید.

مسئله دیگر این است که اساساً در نظام جمهوری اسلامی و فرهنگ دینی هزار ساله ما بسیار به تعلیم و تربیت رسمی و اجباری خوش‌بین هستند. فکر می‌کنند هر آرمانی دارند در نظام تعلیم و تربیت رسمی و اجباری تحقق پیدا می‌کند. آموزش و پرورش اجباری محدودیت‌های خاص خودش را دارد؛ نظام تعلیم و تربیت رسمی و اجباری حوزه علمیه، امامزاده و مسجد نیست بلکه محدودیت‌های خاص خود را دارد که ابتدا می‌بایست دوستان یک نظام روشنفکری برای بیان این مسایل ایجاد می‌کردند. توقعاتی که ما از مسجد و امامزاده و حوزه علمیه داریم یکجا در نظام آموزش و پرورش رسمی اجباری تحقق نمی‌یابد که این نیز یکی دیگر از خطاهای دوستان بود. یعنی از ابتدا آدرس اشتباه داده شد و بعد بر پایه آن سند تدوین شد و بعد اتفاقاتی افتاد که سند قلب به ماهیت شد. نوعاً حکومت ما چون قدرت و اقتدار و پول نفت دارد فکر می‌کند که می‌توان هرکاری را می‌توان با آموزش و پرورش کرد. اولین مشکل همین نگاه از بالا به پایین صاحبان قدرت به نظام آموزش و پرورش است. توقعات آنها از نظام آموزش و پرورش اجباری و رسمی ناشدنی است. این که می‌گویند معلمی شغل انبیا است اگر برای تمجید معلم باشد اشکالی ندارد اما شما نمی‌توانید

از یک معلم حقوق‌بگیر کارکرد انبیاء را توقع داشته باشید. ما در قرآن بیش از ده آیه داریم که می‌گوید انبیا ارج نمی‌خواهند. اما آیا می‌توان حقوق معلم‌ها را ده روز دیرتر داد؟ شغل معلمی با شغل انبیا، با فلسفه اسلامی با عرفان و به‌ویژه با فلسفه ملاصدرا اساساً متعارض است. ملاصدرا فلسفه را عرفانی کرد. ملاصدار هر دلیلی می‌آورد ابتدا با شهود و ریاضت آن را وجدان می‌کرد و سپس برای آن دلیل می‌آورد. حال در حوزه‌های ما چند نفر داریم که ملاصدرای فکر می‌کنند و ابتدا اصالت وجود را با ریاضت شهود می‌کنند و بعد برای آن دلیل بیاورند؟ حال ما فلسفه‌ای را که در طاق‌حوزوی‌هایمان نیست می‌آوریم و آن را در حوزه آموزش و پرورش به کار می‌گیریم.

تصور کنید که تمام امکانات را به حوزه آموزش و پرورش دهید و تمام معلمان نیز در حد ملاصدرا باشند، حقوق معلمانمان بشود ۱۰ میلیون و مدرسه‌های ۲۵۰ متری بشود ۱۰ هزار متر. فرض کنید به جای معلمان کنونی ۱۰۰ هزار علامه طباطبایی داریم. آیا چیزی که شما در سند تولید کردید را می‌توان به بچه‌ها آموزش داد؟ کارنامه علامه طباطبایی را با دانشکده الهیات دانشگاه تهران مقایسه کنید که روزگاری استادانی چون شهید مطهری و الهی قمشه‌ای در آن بودند. من معتقدم که اگر شهید مطهری در حوزه می‌بود بیشتر مؤثر بود. توفیق‌های شهید مطهری در

بیرون از دانشگاه بود. در دانشگاه دانشجو کنکور داده است، به مطهری می-رسد و چهار سال بعد هم می‌رود. اما آنچه ما در نظام آموزش سنتی داشتیم این نبود.

مساله دیگر این است که در سند نظام ما باید برای شکست‌ها و عقب-نشینی‌هایش تئوری داشته باشد. چرا نظام آموزش و پرورش را ابتدا گفتیم باید دولتی باشد بعد غیرانتفاعی را پذیرفتیم و الان نیز وام می‌دهند تا مدرسه غیرانتفاعی تاسیس شود؟ این چرخش ۱۸۰ درجه‌ای است. من معتقدم در سند روی این مسایل کار نشده است. اگر ما برای شکسته‌های-مان تئوری داشتیم این مسایل تعدیل می‌شد.

مساله بعدی که در سند بررسی نشد چالش‌های سنت و مدرنیته است. کاملاً این مساله مغفول ماند. باید در نظر داشت که بچه‌های ما خواهی-نخواهی در الگوی حقوق بشری تنفس می‌کنند. مثلاً حق رای، انتخاب رشته و بسیاری حقوق دیگر مربوط به عصر جدید و مدرنیته است. به نظر من الگوی حقوق بشر برای بچه‌های ما فوق‌العاده جذاب است و نظریه دینی رقیب نیز باید فوق‌العاده جذاب باشد تا بتواند با این الگوی جذاب هم‌اموردی بکند.

مساله دیگری که باید دوستان به آن توجه می‌کردند و نکردند این نگاه خوش‌بینانه ایدئولوژیک و ارزشی بود که در سند تشدید شد. مثلاً چه جور

می‌توان برپایه یک نظام آموزشی اجباری و رسمی می‌توان یک بچه را تعلیم داد که متدین باشد و در سنین بلوغ بتواند دین‌داری خویش را حفظ کند. ما در آموزش و پرورش ۴ هزار صفحه مطالب دینی- ارزشی داریم اما این‌ها مکانیکی است. به چه نحوی می‌توان بین سنت و مدرنیته یا بین آموزش و پرورش نوین و سنت سازگاری ایجاد نمود. فرض کنید شما بهترین سند را در این زمینه نوشته‌اید. نقش خانواده در این سند کجاست؟ اگر مورد قبول خانواده نباشد شما چه راهکاری را پیشنهاد می‌دهید. مثلاً در خانواده‌ای که نماز خوانده نمی‌شود آموزش و پرورش می‌تواند این بار را به دوش بکشد که بچه‌ها نماز خوان شوند؟ من نه نگاه ایدئولوژی محور حکومت را قبول دارم به این نحو شدید و غلیظ که فکر می‌کند همه آرمان‌هایش در آموزش و پرورش تحقق می‌یابد و نه نگاه مادی محور خانواده را قبول دارم. حتی من نگاه مادی محور خانواده را خطرناک‌تر می‌دانم چون بچه‌ها نمی‌توانند از آن گریزی داشته باشند. مثلاً شما بررسی کنید که خانواده بیشتر قلم‌چی را قبول دارد یا آموزش و پرورش؟ چهل سال است ما به‌عنوان کارشناس داریم آدرس اشتباه به حکومت می‌دهیم.

دوستان بیان می‌دارند که سندی که ما تدوین کردیم بخشی زیادی از آن (۷۰ درصد) قلب ماهیت شد. من به دوستان می‌گویم که اگر شما این نگاه ایدئولوژیک و سیاست‌زده به آموزش و پرورش را آسیب‌شناسی می‌-

کردید این مشکل برای سند به وجود نمی‌آمد. به‌نظرم در این سند به مسایل اصلی نظام آموزش و پرورش مثلاً بحث مسایل جنسی، ارتباط با جنس مخالف، بلوغ زودرس در بچه‌ها و کودک‌آزاری پرداخته نشده است. ربطی بین مسایل موجود در متن مدارس و سند وجود ندارد. به‌نظرم در مدارس ما آموزش دربارهٔ کودک‌آزاری هزاربرابر از آموزش قرآن واجب‌تر است. من معتقد هستم ما اولاً باید برای آموزش و پرورش اجباری سند می‌نوشتیم نه برای مسجد، حوزه علمیه و امامزاده. ثانیاً باید یک ارتباط دوسویه بین کف مدرسه و سند ایجاد می‌شد که این ارتباط وجود ندارد. ثالثاً باید تجربیات جهانی مانند دیدگاه‌های انسان‌گرایی را در سند درج می‌کردیم. مثلاً می‌توانستیم از تجربه‌های طلایی انسان‌گرایان که بسیار با فرهنگ ما و دین ما سازگار است استفاده کنیم. مثلاً الگوی رقابتی که در کف مدرسه وجود دارد مربوط به لیبرالیست‌ها است که ما با آن مخالفیم در صورتی که الگوی همکاری که مربوط به انسان‌گراهاست و با دین ما نیز هماهنگ است در سند نیست. آسیب‌های این سند ناهنجار تا سالیان متمادی برگرده بچه‌های ما خواهد بود.

- دکتر رسول عباسی^۱

یک سوال بسیار کوچک بحث امکان‌پذیری و تحقق‌پذیری و اجرایی‌بودن اسناد است. در جمهوری اسلامی ما به آرمان‌نویسی عادت کرده‌ایم منتهی به امکان‌پذیری اجرا توجهی نداریم. بحث امکان‌پذیری اجرایی در سند چگونه دیده شده است؟

- یکی از حاضران

یکی از نقاط قوت سند تحول بنیادین این است که از مبانی نظری شروع کرده و دغدغه حل مسایل بومی و محلی را داشته است. می‌توان در مبحثی که مربوط به سخت هسته بود و بیان کردید که این سخت هسته مانع از گسیختگی و التقاطی‌شدن سیاست‌ها و راهبردها می‌شود. به نظر می‌رسد می‌شود در این نظر تردید ایجاد کرد. ایمره لاکاتوش بیان می‌کند که این ویژگی سخت هسته مربوط به سازگاری یک نظریه با خودش است، یعنی مربوط به یک نظریه خاص است نه سازگاری یک نظریه با سایر نظریه‌ها. کمربند محافظ هر نظریه در درون خود نظریه است. در مبانی فلسفی تعلیم و تربیت ما بیان کردیم که یک سخت‌هسته‌ای داریم به نام مبانی فلسفی

^۱ . عضو هیات علمی دانشگاه حضرت معصومه (س)

که این را از متن دین استخراج کرده‌ایم که با آن می‌خواهیم نظریات علمی در علوم تربیتی را محک بزنییم. آیا این شدنی است؟ چقدر این الگوی گرفته شده عملیاتی است؟ نکته دوم این است که سخت‌هسته گفته شده یک صبغه فلسفی بسیار پررنگی دارد. پیش‌فرض این بوده که فلسفه این ظرفیت را دارد که تمام سخت‌هسته ما را پوشش دهد. در رویکرد اجتهادی آیا ما به مبانی دیگری مثل مبانی فقهی در این سخت‌هسته نیاز داشته‌ایم یا نه؟ اگر فلسفه را برای محک نظریات تربیتی مبنا قرار دهیم آیا باید فلسفه عمل تعلیم و تربیت را به‌عنوان سخت‌هسته در نظر بگیریم یا باید فلسفه علم تعلیم و تربیت را نیز به‌عنوان سنگ محک قرار دهیم، مثلاً اینکه از روانشناسی رشد ژان پیاژه استفاده کنیم یا روان‌شناس روس لو سمینوویچ ویگوتسکی؟ به‌نظر می‌رسد فلسفه‌ای که در مبانی نظری سند تحول بنیادین به‌عنوان سخت‌هسته آمده نمی‌توان محک خوبی برای سنجش نظریات علوم تربیتی و به‌ویژه روان‌شناسی رشد باشد چون می‌خواسته به عمل، سیاست و دستورالعمل اجرایی برسد.

– آقای علی اصغر ربیعی^۱

شواهد بحث‌های شما و آقای دکتر مرادی نشان می‌دهد که یک عدم انطباقی بین نظر و عمل وجود دارد. آیا اجرایی‌شدن این سند را سنجش کرده‌اید مثلاً در جایی از کشور این سند به صورت نمونه مورد آزمایش قرار گرفته باشد و بعد به کل کشور تعمیم داده شود؟

– آقای فلاحتداری

نقدی که به سند تحول می‌شود این است که آرمان‌گرا است. مقام معظم رهبری هم در سخنرانی اخیرشان اشاره فرمودند که آرمان‌گرایی مشکلی ندارد اما خیال‌پردازی مشکل‌زا است. اجرایی‌نشدن یک سند دلیل برای اشتباه بودن آن نیست. شاید زیرساخت‌های آن فراهم نبوده و شاید به موقع اجرا نشده است. مثلاً زمانی که این سند در دولت قبل وزیری به اجرا گذاشت آن را به موقع انجام نداد. زیرساخت‌ها و شرایط محیطی آن فراهم نبود. در تدوین این سند به ابعاد مختلف توجه شده است ولی اینکه اجرا نشده است شاید مشکل جامعه ایرانی باشد. اینکه خانواده این سند را قبول ندارد دلیل بر اشتباه بودن آن نیست. ما می‌بینیم که قرآن که درست‌ترین کتاب‌هاست خیلی‌ها با آن مخالفت می‌کنند. این دلیل بر اشتباه بودن آن

^۱. سرپرست دبیرخانه اندیشکده عدالت مرکز الگو

نیست بلکه دلیل بر این است که ما زیرساخت‌هایش را فراهم نکرده‌ایم یا مجموعه‌ای که باید کارش را برای فرهنگ‌سازی این سند انجام می‌داد این کار را به درستی انجام نداده است.

- آقای ایوب سلیمانی^۱

الگوهای پیشرفت در غرب کلا در بستر تاریخ شکل گرفته‌اند؛ یعنی براساس یک‌سری شرایط مانند انقلاب صنعتی، تخصصی‌شدن کار، تقسیم کار و در بستری تاریخی شکل گرفته‌اند. به‌نوعی در این الگوها می‌توانیم تقدم وجود برماهیت را ببینیم. سوال این است که آیا این الگوی طراحی شده چنین ویژگی‌ای دارد؟ یعنی آیا تقدم وجود بر ماهیت بوده در اینجا یا اینکه ابتدا ماهیت تعریف شده و سپس بعد وجودی به آن داده شده؟ سوال دیگر اینکه حتی اگر بخواهیم از یکی از نظریه‌ها حتی با دید انتقادی استفاده کنیم، چه تضمینی وجود دارد که اولاً کارا باشند و ثانیاً باعث تعدد در ارزش‌ها و حقایق نشوند؟

^۱. عضو اندیشکده امنیت و دفاع مرکز الگو

– حجت‌الاسلام دکتر صادق‌زاده

بحث مربوط به تضمین اجرایی بودن سند تحول مربوط به یک فضای دیگر است. چیزی که به‌عنوان مبانی نظری در این سند تدوین شده است به-عنوان پشتیبان سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی راهبردی است. سیاستگذاری-ها و برنامه‌ریزی راهبردی قطعاً باید واقع‌بینانه باشد. قطعاً باید با اطلاعات واقعی و ناظر به حل مشکلات واقعی باشد. این مسایل نیاز به مقدمات و تحقیقات دیگری دارد. اما برای سیاستگذاری و برنامه‌ریزی نیاز به مبانی نظری نیز داریم. اصلاً اگر بخواهیم وضع موجود را مثلاً براساس روش SWOT نقد کنیم، باید با چه ملاکی این نقد را انجام دهیم؟ چیزی که در مبانی نظری اتفاق افتاد این بود که ملاک‌هایی برای نقد ارائه شود. نباید فکر کنیم که آنچه در مبانی نظری آمده است صفر تا صد کار سند بوده و حالا باید ببینیم چرا اجرا نمی‌شود. تغییر و تحول در نظام پیچیده‌ای مثل آموزش و پرورش تنها با نوشتن یک مجموعه مبانی نظری که کار انجام نمی‌شود. این مبانی پشتوانه نظری کار است. شما که در این مرکز می-خواهید برای توسعه کشور در ابعاد مختلف الگو طراحی کنید این الگو خاستگاه آن باید یک بحث نظری باشد. اصل حرف این است که نمی‌توان با یک روش پراگماتیستی یک الگو طراحی کنیم. سیاستگذاری حتماً نیاز به پشتوانه نظری دارد. چون ما در کشور نظریه‌های علمی معتبر متناسب با

فرهنگ اسلامی نداریم از این‌رو نیاز به جایگزین با عنوان مبانی نظری الگوی بومی داریم که متناسب با شرایط ما به‌عنوان راه‌حل میانه یا کوتاه-مدت پشتوانه سیاستگذاری شود، ولی سیاستگذاری شرایط خودش را دارد. یکی از اشکالاتی که الان به سند هست که آیا واقعا کسانی که سند را نوشتند آیا تحقیقات لازم را انجام دادند، آیا واقعیت‌ها را دیدند، آیا زمینه‌های تحول را فراهم کردند، آیا مقدمات اولیه کار را انجام دادند؟ من این

واقعیت این است که ما در علوم انسانی تولیدی متناسب با جامعه خویش نداریم. در عرصه علوم انسانی (روان‌شناسی، اقتصاد و فلسفه و غیره) حدود سیصد سال عقب هستیم. ما برای نوشتن فلسفه تعلیم و تربیت بر اساس فلسفه صدرایی کاری نکرده‌ایم! فلسفه‌های ما فلسفه‌های مطلق هستند نه فلسفه‌های مضاف.

حرف‌ها را انکار نمی‌کنم. اگر می‌خواهیم برای سیاستگذاری قدم برداریم در قدم اول باید یک پشتوانه نظری تدوین کنیم. اگر نظریه معتبر نداریم حداقل یک الگوی نظری نسبتاً قابل قبول داشته باشیم. این الگوی نظری پشتوانه است نه اینکه خود سند است. خوب بود که ما نظریه در مورد تعلیم و تربیت اسلامی و مدیریت آموزشی و آموزش و پرورش داشتیم. واقعیت این است که ما در علوم انسانی تولیدی متناسب با جامعه خویش نداریم. در

عرصه علوم انسانی (روان‌شناسی، اقتصاد و فلسفه و غیره) حدود سیصد سال عقب هستیم. ما برای نوشتن فلسفهٔ تعلیم و تربیت براساس فلسفه صدرایی کاری نکرده‌ایم! فلسفه‌های ما فلسفه‌های مطلق هستند نه فلسفه-های مضاف. فلسفه تاریخ، سیاست، اقتصاد، هنر، تربیت و غیره نداریم. در این زمینه ما کاری نکرده‌ایم. حال در این خلاء تئوریک چه باید کرد؟ من فکر می‌کنم نقطه بدیع الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت این است که ما باید اتکا به چارچوب‌های نظری بومی داشته باشیم که حتی‌الامکان با مبانی

من فکر می‌کنم نقطه بدیع الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت این است که ما باید اتکا به چارچوب‌های نظری بومی داشته باشیم که حتی‌الامکان با مبانی نظری ما سازگار باشند.

نظری ما سازگار باشند. ما نظریه نداریم و خودمان هم قبول داریم. کاری که ما در این چند سال تحقیق کردیم ایجاد یک پشتوانه نظری برای تغییر و تحول در نظام آموزشی مورد نظر بود. نتیجه کار ما به‌عنوان یک پشتوانه نظری قابل قبول در حوزه آموزش و پرورش مطرح شده است اما این کار نه سند است و نه حتی سند براساس این نوشته شد. مثلاً در مباحث نظری به این نتیجه رسیدیم که خانواده رکن تربیت است؛ یعنی خانواده فقط قرار نیست پول بدهد، ولی مدرسه نقش خانواده را در حوزه خویش نمی‌پذیرد.

لوازم مورد نیاز برای تغییر در حوزه آموزش و پرورش مورد قبول سیاستگذار نیست. ما به این نتیجه رسیدیم که آموزش و پرورش نباید به دنبال بازار کار و تولید کارگر و هنرآموز و امثالهم باشد. آموزش و پرورش باید زمینه‌های عملی شهروندی مطلوب را فراهم کند. اما مگر آموزش پرورش می‌تواند از هنرستان‌ها دست بردارد. مثلاً ما بیان داشتیم که تمام نظام آموزشی باید بر مبنای دین باشد این نیاز به شرایطی دارد اما آیا این شرایط فراهم شد؟ ما فقط مبانی نظری را بیان کردیم. به‌طور خلاصه برای حل شکاف بین نظر و عمل باید گام‌های بسیاری برداریم. یکی از این گام‌ها همین الگوهای نظری بومی است. در حوزه‌های دیگر مانند اقتصاد، روان‌شناسی و مدیریت نیز باید همین کار را بکنیم. پس از سی سال ما هنوز اقتصاد اسلامی نداریم. در حوزه روان‌شناسی و مدیریت هم وضع به همین شکل است. چون فضای تئوری‌پردازی بسیار پیچیده و زمان‌بر است در نتیجه ما نیاز به راه‌حل‌های میان‌برد داریم. یعنی قبول کنیم که از میان نظریه‌های موجود می‌توانیم با یک تسامح و در عین حال رویکرد انتقادی به یک شالوده ترکیبی نسبتاً قابل قبول برسیم. به‌نظر من این کار می‌تواند موثر باشد و هرچند حد اعلی نیست. این روشی حداقلی است. دنیای امروز اقتضایش این است که برای تغییر و تحول در سیستم‌های اجتماعی یاد بگیریم گام‌های نسبتاً قابل قبول برداریم، برویم جلو و بعد دوباره اصلاحش

کنیم. بنابراین، می‌توان در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت با نگاه تئوری-پردازی نه به مفهوم تئوری‌های کاملاً درست بلکه با تکیه بر تئوری‌های نسبتاً قابل قبول در حوزه‌های مختلف کارهای اولیه‌ای را انجام دهیم و گام برداریم و بعد دوباره اصلاح کنیم. اگر بخواهیم منتظر باشیم کارهای

می‌توان در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت با نگاه تئوری‌پردازی نه به مفهوم تئوری‌های صددرصد صحیح بلکه با تکیه بر تئوری‌های نسبتاً قابل قبول در حوزه‌های مختلف کارهای اولیه‌ای را انجام دهیم و گام برداریم و بعد دوباره اصلاح کنیم. اگر بخواهیم منتظر باشیم کارهای تئوری‌پردازی‌مان صددرصد به نتیجه برسد همیشه باید در مقام عمل ریزه‌خوار دیگران باشیم. البته این کار ما هرگز نظریه نیست و نباید به‌عنوان نظریه تلقی شود. اصل حرف من این است که صرفاً نمی‌توان کارهای نظری باید در حوزه و دانشگاه صورت گیرد اما ما نمی‌توانیم در حوزه عمل بیکار بنشینیم.

تئوری‌پردازی‌مان به‌طور کامل به نتیجه برسد همیشه باید در مقام عمل ریزه‌خوار دیگران باشیم. البته این کار ما هرگز نظریه نیست و نباید به‌عنوان نظریه تلقی شود. اصل حرف من این است که نمی‌توان صرفاً کارهای نظری

باید در حوزه و دانشگاه صورت گیرد اما ما نمی‌توانیم در حوزه عمل بیکار بنشینیم.

- یکی از حاضران

اگر مفاهیمی که در سند ارایه شده مثل سخت‌هسته از حالت کلی خارج شود و جزئی شوند به‌نظر می‌رسد مشکلی که آقای دکتر مرادی اشاره کردند که امکان تفسیرهای متفاوت از آن هست حل خواهد شد. ایشان اسلام را در حد کعبه و مدینه و عتبات عالیات می‌دانند. اگر واژه و مفهوم اسلام تعریف و تبیین شود مشخص می‌شود که اسلام فراتر از مفاهیم گفته شده است. اگر اسلام را خوب تعریف کنیم ایرانی‌بودن نیز جزو سخت‌هسته خواهد بود. مفهومی که در سند به بی‌راهه رفته به‌نظرم فلسفه تعلیم و تربیت است. در علوم فلسفه‌های مضاف داریم مانند فلسفه علم، فلسفه فقه و می‌دانیم که هیچ ربطی به فلسفه محض ندارد و از این‌رو اشکالی که آقای دکتر مرادی وارد کردند که نباید به متافیزیک و فلسفه ملاصدرا یا ابن عربی یا فلسفه اشراق مراجعه کنیم، وارد نیست. فلسفه محض به بحث اصالت وجود و ماهیت وجود می‌پردازد که این هیچ ربطی به فلسفه تعلیم و تربیت ندارد. به‌نظرم اشکالی که آقای مرادی دارند یک اشکال کلان به مدیریت کشور است که آیا ما باید در مدیریت کشور نگاه ایدئولوژیک یا

غیرایدئولوژیک داشته باشیم. مثلاً بحث حجاب و عفاف و به‌طور کلی آموزه‌های دینی باید یک امر اجباری باشد و به‌وسیله حکومت اجرا شود یا یک بحث ارزشی و انتخابی است. این بحثی کلان است که باید در بالادست حل شود و به دیگر حوزه‌ها نیز سرایت کند. این ربطی به آموزش و پرورش ندارد. نکته آخر اینکه این سند باید به‌روز شود و نباید به صورت یک وحی منزل در نظر گرفته شود. به‌نظرم باید مفهوم اسلام خوب تعریف شود. به‌هر حال ما مسلمان و شیعه دوازده امامی هستیم پس یک‌سری باید و نبایدها در مدارس نیاز است وجود داشته باشد.

پایان